

از کابل تا قندهار

- ۶ -

نکارش جناب سید قاسم خان
« رشتیا » عضو انجمن ادبی

رین بین صداهای عجیب و غریبی از دور بکوش رسید و فریادهای شبیه به داد و فریاد انسانها شنیده شد. من که يك بار دیگر هم شب در اینجا مانده بودم، دانستم که آواز شغالهاست که با یکدیگر جنگ یا بازی میکنند. دوست من گویا این قسم صداهارا گاهی نشنیده بود، زیرا فوری از من علت و کیفیت را پرسید. برایش گفتم که درین حصص شغاله بسیار است و برای آنکه او را بیشتر بترسانم حکایه کردم که در آن دفعه سابق شب بعضی گرگها هم نزدیک ما آمده و ما بواسطه فیر تفنگ آنها را دفع کرده بودیم. حقیقت این سخنان زیاده تر خاطر دوست جوانم را مشوش ساخت زیرا بدون ملاحظه گفت « من از صدای شغاله بسیار میترسم، زیرا در عمر خود آنرا نشنیده ام ». اما اگر راست بگویم خوف من هم کمتر از او نبود ولی من نسبت به وجود شغاله از کم شدن البته خورد بیشتر درهراس بودم، شور و حرکت رفته رفته در اردوی ما کم شد و در قفا تهیه خوب را می دیدند چه اشتها تا اندازه نسکین یافته و وزش باد خنک و سکون مطلق طبیعت در اعصاب تاثیر خواب آوری مینمود. من محکم نجر به دستمال خود را ب سرم بسته به دوستم نیز همین پیش نهاد را کردم زیرا اعراضه بودندن سرد و مغز بهوای آزاد و سرد، زکام پیش میکند و خصوصاً سراخیلی تکلیف می دهد.

بالجمله نزدیک ساعت ۹ و نیم در بستر افتادیم و قبل از تصمیم قطعی بخواب، یکی از دو بالایوش های خود را به اسرار برای دوستم که نیمه رو پوش خود را به همان رفیق پیر ماداده بود، دادم. نمیدانم بچه ساعت خواب ما برد ولی یقین دارم که در زمانی بیدار نبودیم چه سنگینی معده و خسته کی راه، دیگر مهلتی نداد.

به آواز غرش موتر و هائیهوی اطراف دفعه از خواب بیدار شده، سر از بالین برداشتم و با چشمان نیم باز به مقابل خود نگر بستم. چراغهای روشن موتری که از سمت قندهار می آمد، در اول نظر چشمم را خیره ساخت و بعد به اطراف خود متوجه شده، هیاکل زیادی بنظر م

رسید که روی خوا بگام های خود نیم خیز شده و متوحشانه موتر را نگاه میکردند گوئی مردگانی است که در روز عرصات سر از قبرها بدر کشیده، دیده وحشت بار، منتظر حوادث مهمی میباشند! موتر نزدیک جایگاه ما به ایستاد و چند نفر از آن پیاده شده سوی ماروان شدند در آن ضمن آواز قنبر شاگرد ز نزر کل شناخته میشد که بیپ های تیل را از موتر پائین می آورد. ماه در دامنه نیلگون افق تپه نزول می دید و نیمه قرص نامکمل آن در پس قله دور دستی پنهان شده، بر نوبنفتی به اطراف منقش میگرد.

هنوز چشم از منظره غروب ماه برنگرفته بودم که صدای آشنای بگو شم رسید. این شخص بلند قامت که نزدیک آمده سرا بنام صدا میزد، ملازم دوستان من بود که همراه موتر به جستجوی من آمده بود پس از تعارف و احوال پرسشی، او نیز در جمع کردن البسه کمک کرده من و دو ستم بزودی حاضر حرکت شدیم ولی او که پیش از من به شهرت سابقه داری و خوش لباسی خود، علاقه داشت، در همان سرمای اخیر شب لباس پاکیزه در بر کرد و چون دیگر مسافرین حاضر و موتر بزرگ شان در حرکت شده بود، بدون تاخیر حرکت نمودیم. شال خنکی ببوزید و موتر ما که شوهر آن خیلی بیابان بود، به سرعت زیادی قطع مسافه میکرد. همه سر و روی خود را در شالهای ضخیم بپیچیدیم چیری نمیگفتیم و عنان مقدرات خود را برضای خاطر بدست، « پاشا » که اسم یا لقب شوهر است سپرده بودیم. بزودی از رباط شهر صفا گذشته و دریای ترنگ را که از حدود شاهجوی موازی سمرک جریان داشت ترک گفتیم. در وقت ملازم، مذکور، پیش نهاد کرد که طعام کافی همراه خود آورده و باید در همین نزدیکیها صرف نمائیم. اگر چه ما کاملاً سیر و بسبت باوقتی شب بی اشتها بودیم معیناً چون از حکایات او دانستیم که خودش شب را در شاهکوه شتابان و قطعاً طعام نخورده لاجرم، تلاحظه او در نزدیکی یک جوی روی سمرک بیآده شده، در خوردن طعام مذکور، با او قدری شرکت نمودیم. در بن حصه هایپوی شغالها خیلی زیاد بود و در آنجا که من و دو ستم را همین یک شب، تبحر به کار ساخته باشد، خوبی بخاطر خود احساس نمیکردیم. با جمله دوباره حرکت نمودیم و چراغهای موتر لاری از عقب ما نمودار بود. اراضی رباط چهارم (مانجه) تا اندازه مزروع و بواسطه انهار بکه از رود ترنگ کشیده شده مشروب میباشد. کوه های کم ارتفاع از دور و تپه های خاکسی متعددی از نزدیک راه را احاطه کرده و سیم تلفون و تلگراف که خیلی منظم کشیده شده و بموازات سمرک امتداد دارد، گویا اسباب اطیبان زیادی برای عا برین بشمار می رود. موتر ما خیل تیز رفتار رفتار داشت و با وجود تاریکی شب شوهر بیابانها میراند، وقت فوقه که به مایلتر نظری کردم، عدد ۳۰ یا ۳۵ را نشان میداد درین بین از رود بزرگی که پل آن تحت تعمیر بود، گذشتیم. این رود همان دریای ترنگ است.

در نزدیکی رباط مهمند از بل بزرگ و محکمی عبور نمودیم . گویا این بل همان است که تازه بروی رود ارغسان تعمیر یافته . . . طول این بل متجاوز از ۳۰ متر و عرض آن ۷ متری باشد تقریباً ۱۵ متر ارتفاع دارد و کاملاً از خشت پخته و سمنت تعمیر گردیده است .

رباط مهمند که آخرین منزلگاه راه ما بشمار می رود ، برای مسافرین از نزدیک شدن قندهار اطمینان می دهد چه فاصله آن از شهر فقط ۵ کروه و ۲ کروه بعد آبادیهایی حواشی قندهار شروع می شود . از فلات تا قندهار ۴۸ کروه مسافت است که شامل ۶ رباط ذیل می باشد : جلدک ، تیر انداز (یا غش) ، شهر صفا ، مانجه ، مهمند ، قندهار . بحساب کیلومتر مجموعاً ۱۲۰ کیلومتر می شود . اگر تمام مسافت بین کابل و قندهار را از روی رباطهای ۲۲ گانه آن حساب کنیم به ۱۶۴ کروه مساوی ۳۶۰ میل یا ۴۸۰ کیلومتر میرسد .

« منزل باغ » که از اسم آن معلوم می شود ، برای فرود آمدن مسافرین کابل ساخته شده و موقع پذیرائی و پیش و ازها بشمار می رود . از قندهار فقط یک و نیم کیلومتر فاصله دارد و پهلوئی آن میدان طباره است ، قشنگی بنا و طرز معماری هندی نمای عمارات این باغ با حوضهای وسیع آن که ماهی های هفت رنگ در آن شناوری دارد پیشنده را تا اندازه به چگونگی ابنیه و مناظر شهر احمد شاهی که جدیدترین شهرهای آسیائی تسلیم شده ، آشنائی سازد . در تاریکی نیم رنگی که مثل غبار نیلگونی بنظر می رسد ، برجهای عظیم الشان و دیوارهای راست و منظم شهر با احاطه وسیع آن و منارها و کتیبه های سر بر آورده اماکن مقدس و مقابر با عظمت شهر قشنگ قندهار نمایان بود و از همه بیشتر قبه خوش ساخت دو بنایی جایگاه خرقه مبارک حضرت نبوی صلعم و دیگر آرامگاه بر افتخار بانی شهر و موسس سلطنت افغانی یعنی احمد شاه غازی ، نظر را جلب می نمود .

شهر قندهار را (پور) سال قبل از فتح حضرت احمد شاه کبک از فتوحات مکرر هند بعوض شهر سابقه که در بای کوه های کم ارتفاع چهل زینه به ۲۰ کیلومتری جانب جنوب غرب آن واقع و به واسطه محاصره نادر شاه افشار ویران شده بود ، بنا نهاد و طرز تعمیر آنرا از روی بهترین سبکهای مهندسی هندوستان یعنی شاهکاری های عهد مغول به اقتباس نموده باندک زمان چنان شهری بوجود آورد که در وقت خود بنام آسیای وسطی نظیر نداشت و اکنون نیز از لحاظ ظرافت بنا و وسعت بازارها و مراعات حفظ لوجه از بهترین بلاد بشمار می رود . شکل شهر تقریباً مربع و اضلاع سمت غرب و شرق قدری درازتر است . هر ضلع آن از یک تا ۱۲۵ میل طول دارد ، دروازه آن با بازار همان سمت بنام بلاد و قاطبیکه مرکز مقابل آن با بجا منتهی می شود ، موسوم شده ، دروازه کابل ، دروازه شکار پور ، دروازه هرات ، دروازه توپخانه ، دروازه عبدگام ، دروازه بردانی . عرض دیوار دور شهر در همه نقاط دز صحن

زمین ۶ متر و سطح آن ۴ متر است و عمادة توب بخوبی روی آن حرکت کرده می‌تواند و در هر چند قدم يك برج جنگی تعمیر گردیده . ربع حصه شمالی شهر برای عمارات دولتی تخصیص یافته و ابدیه قدیمی و جدید زیاده در آنجا وجود دارد . جایگاه خرقة مبارک که اعلیحضرت احمدشاه از بخارا با خود آورده با مقبره خود او و بعضی از اولاده اش در همان حصه است . ۴ بازار عمده شهر در مرکز به چارسوق بزرگ مری پوشیده با هم تقاطع می‌کنند . بازارها سر باز و مرتب یعنی يك ردیف است عرض بازارها متجاوز از ۱۵ متر و پیاده روهای عریض بدو طرف خود دارد که از شوسه مابین بواضعه جویچه‌های بر آب و مستقیم جدا شده اند . بایلمله شهر قندهار از لحاظ اصولی بودن بنا و خوبی منظر و موقعیت بر اکثر بلاد وطنی ما برتری دارد .

موتور بزرگ طاق و سیعی داخل شده پس از عبور از باغ عمومی و عمارات دولتی که رنگ سفید و پاکیزگی منظر آنها خیلی جذاب بود ، وارد بازار شاه گردید . تفاوتی را که در وضعیت داخل شهر نسبت به ۶ سال پیش دیدم ، خیلی جالب دقت بود ، مریک مابین مری از نوشته کاری و ماهی پست شده ، دکانها باعموم سفید و سر از نو ترمیم گردیده ، جویچه ها بنیخته و منظم شده ، آب پاک در آنها جریان دارد ، پیاده روها با گشت بنیخته فرش شده ، و چنان سر اشپی بطرف جویچه ها دارد که يك قطره آب هم روی آنها جمع شده نمیتواند . در دو طرف شوسه وسطی ۲ ردیف درختان بید نشانده و دور آنها کتاره چوبی گرفته شده است . بالای تمامی دکانها نخته‌های سیاهی آویزان است که بر روی آن اسم دکاندار و نوعیت دکان با خط درشت تحریر گردیده ، در هر ۱۰۰ قدم يك پایه بلند ایستاده و چراغ بتول بزرگی آویزان است - سکوهاي دکانها و کتاره بالای آنها عموماً آ باد و خوش ساخت و يك رنگ میباشد . در چارسوق که رسیدیم نظری بسوی دیگر بازارها انداختم و انتظام آنها نظرم جالب کرد . در بازار کابل عملیات تسطیح و بنیخته کاری جریان دارد و تمام مریک وسطی از سنگ پارچه فروش مریک مملو و آتش بزرگی برای هموار کردن و بنیخته نمودن حاضر میباشد . فقط دکانهای ناٹ بائی باز و دود غلیظی از آنها می‌راید . از بازار مرات گذشتهیم و چون می‌خواستیم از دروازه مرات که برای ترمیم و تجدید تعمیر آن ، ویران شده است ، عبور نماییم . آوازه‌های متعدد و بلند آذان صبح بگوش رسید و ظننن آن تمام فضای شهر را از تکبیرات آسمانی مملو ساخت . بلافاصله از دروازه‌های کم ارتفاع مردمان زیادی خارج شدند همه البته سفید و خیلی پاک که از خصائص اهالی قندهار است ، در بر داشتند و بسوی مساجد متعددیکه در هر چند قدم وجود دارد و مینارهای بلند آن با سانی بانسان معرفی میکنند ، رهسپار گردیدند . در بیرون حوضه وسیع « پنجواخی » که مانند « چهاردهی » کابل ماریکت میوه و نزهت گاه شهر بشمار می‌رود لباس سفیدی از شکوفه در بر کرده و سبزی زمرد کون کشتزارهای کندم و کاهو ، نظر را نوازش میداد .

انجام